

شرایط حاکم از نگاه فقه اهل بیت و حنفیه

□ زاهد حسین زاهدی *

چکیده

خصلت اجتماعی انسان، بداهت وجود تشکیلات در زندگی را به روشنی نشان می دهد؛ از این رو اسلام به عنوان دین جامع که دارای مبانی و نگاه خاصی به مسائل سیاسی و اجتماعی است، به این امر اهتمام ویژه ای مبذول داشته و برای جامعه اسلامی، نظام سیاسی متناسب با هویت دینی تعریف کرده است.

پژوهش حاضر ابتدا دیدگاه اهل بیت (ع) نسبت به شرایط حاکم بررسی نموده و شروطی مانند فقاہت، عدالت، سلامتی و توانایی و ... معتبر دانسته شده که پس از بحث و بررسی، موارد اختلاف و اتفاق آن نیز بیان شده است.

در ادامه، شرایط حاکم از نظر فقهای احناف مطرح گردیده است. و به تشریح مهم ترین شرایطی که در آثار و مباحث فقها برای حاکم اسلامی، مانند فقاہت، عدالت و قدرت مدیریت و رهبری شرط دانسته شده، پرداخته و ادله عقلی و نقلی آن را تبیین کرده است. کلید واژگان: حاکم، شرایط حاکم، فقها، فقه اهل بیت، فقه حنفیه.

* دانشجوی دکتری فقه مقارن مجتمع عالی فقه جامعة المصطفی ﷺ العالمية.

مقدمه

روشن است که از نظر اسلام هر فردی نمی‌تواند زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر آنان حکومت کند، بلکه باید لایق‌ترین فرد جامعه و دارای شرایط لازم بوده، شایستگی این مقام و مسؤلیت خطیر را داشته باشد از این رو همه فقهاء گفته‌اند که معرفت به احکام شرع (که اولویت با معرفت اجتهادی است نه تقلیدی) و نیز عدالت و التزام به احکام و همچنین توان مدیریت و شرائط عقلی و عقلانی، شرط حاکمیت است و حاکم، شخصا یا وصفا، باید مجاز از طرف شارع و منصوب به نیابت عام یا خاصی از ناحیه معصوم باشد.

بنابراین، شارع در فرض حضور مجتهدین عادل و دارای توان حاکمیت، ضوابط شرعی و عقلی خاصی برای سیاست دینی و حکومت دینی قائلند که در صورت تخلف از آنها، حاکمیت، فاقد مشروعیت خواهد شد. با این حساب، می‌توان از «شرایط حاکم» میان فقهاء شیعه با دقت و قاطعیت سخن به میان آورد و همه ضوابط مذکور، در تمام قرون گذشته، حتی شش قرن نخست پس از غیبت و در دوران تقیه شدید فقهاء شیعه، مورد توجه جامعه دینی و فقهاء بوده است گرچه همه فقهاء تفصیلا به بحث فقهی راجع به مسائل حکومتی نپرداخته و راجع به نحوه اجرائی و ساختاری حاکمیت اسلامی بحث نکرده‌اند. اما آنچه ملاک است، آنست هر فقهی که به اظهار نظر فقهی در ابواب حکومت پرداخته، تصدیق کرده‌اند که در شریعت، افراد خاصی برای حاکمیت و نحوه خاصی برای حکومت، لحاظ شده‌اند بدین معنی که وظائف و اختیارات حکومت، تعیین شده است. و نیز اوصاف و صلاحیتهای خاصی برای حاکمان، الزامی شده است که جز افراد واجد این اوصاف و شرائط، کس دیگری حق حاکمیت ندارد و این حق، مشروط به آن اوصاف است.

مراد از تعیین «افراد»، تعیین، اوصاف و شرائط حاکمیت است، در این حد از تبیین، همه فقهاء شیعه نیز قائلند، در این که چه اوصافی در حاکمان، الزامی است و کدام افراد، حق حکومت دارند؟ لذا در این مقاله در حد وسع شرایط حاکم اسلامی از نگاه فقه اهل بیت (ع) و حنفیه پرداخته شده است.

الف) از نگاه فقه اهل بیت (علیهم السلام)

در نگاه شیعه امامت و حاکمیت به دو قسم امام معصوم (علیه السلام) و غیر معصوم یعنی فقها عادل تقسیم می شود؛ بدین جهت آقای عمید زنجانی می گوید: «علماء شیعه امامت را به دو مرحله تقسیم می کنند: امامت بالاصاله و امامت در حال غیبت امام معصوم. در امامت بالاصاله دو شرط اساسی را اجتناب ناپذیر می شمارند: (۱) عصمت، (۲) انتصاب و تعیین از جانب خدا و رسول (صلی الله و علیه وآله وسلم) اما در حال غیبت امام معصوم امامت به معنی عام برپا می شود.» (عمید زنجانی، عباس علی، فقه سیاسی: ۱۴۲۱ق ۳۵/۲)

ما در این بحث تنها شرائط حاکمیت و حکومت غیر معصوم یعنی فقهای عادل را بیان می کنیم نه امام معصوم را. در اینجا بیان این نکته نیز خالی از لطف نیست که علمای امامیه برای شروط حاکم مباحث جداگانه ای مطرح نکرده اند اما در خلال مباحث قضا و اجتهاد و بحث نماز جماعت این مباحث را مطرح کرده اند بدین جهت از مباحثی که در مبحث اجتهاد و قضا مطرح شده نیز می توان استفاده کرد.

علامه در تذکره شرایط مختلفی را برای حاکم ذکر نموده است که برخی از این شرایط مربوط به امامت اصلی است. و شرایط را به دو دسته اختلافی و اتفاقی تقسیم نموده است: ۱- مکلف بودن؛ ۲- اسلام؛ ۳- عادل بودن؛ ۴- آزاد بودن؛ ۵- مرد بودن؛ ۶- عالم به قوانین و احکام بودن؛ ۷- شجاع بودن؛ ۸- در مسائل صاحب نظر بودن و کفایت اداره امور داشته باشد؛ ۹- گوش و چشم و زبانش سالم باشد. علامه این شرایط را اجماعی می داند؛ اما شروط که در ادامه بیان می شود را اختلافی می شمارد. ۱۰- اعضای بدن و زبانش سالم باشد؛ ۱۱- معصوم بودن؛ ۱۲- از سوی خداوند تعالی یا از سوی پیامبر اکرم یا از سوی کسی که جانب آنان امامتش تثبیت شده به امامت منصوب شده باشد؛ ۱۳- قرشی بودن؛ ۱۴- از زشتهای دوری نماید.» (حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقها: ۱۴۱۹ق، ۳۹۳/۹-۳۹۷).

همین طور صاحب ریاض در بحث قضا درباره شرایط می نویسد: «شش صفت بلوغ، کامل بودن عقل، ایمان به معنای اخص (شیعه) عدالت و پاکزادی در قاضی شرط است.» (طباطبایی،

سید علی، ریاض المسائل: ۱۴۱۸ق، ۸/۱۵).

محقق نجفی در این زمینه چنین آورده است: «قاضی که از سوی ائمه (ع) نصب شده باید هفت شرط را دارا باشد که عبارت است از بلوغ، کامل بودن عقل، ایمان، عدالت، طهارت در ولادت، علم و ذکوریت.» (نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام: ۱۴۰۴ق، ۱۲/۴۱)

مسلمان بودن و ایمان

یکی از شرایط مهم که در حاکم اسلامی بیان شده مسلمان بودن حاکم است تا بتواند در جامعه اسلامی حکومت بکند. درباره این شرط آقای مظاهری می‌گوید: «اولین شرط نیاز به بحث چندانی ندارد، زیرا به نظر عقل سلیم، قطعی است که غیرمسلمانان بر مسلمان ولایتی ندارد؛ چون این امر، موجب انحراف جامعه از احکام والای اسلامی و حتی موجب نقض غرض می‌شود و خداوند حکیم از چنین فعلی منزّه است.» (مظاهری، حسین، بررسی فقهی عمومی شرایط ولایت، مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۹ش - شماره ۵۶ص ۷).

فقه‌ها و علمای امامیه در رابطه به این شرط از طریق قرآن و سنت استدلال کرده‌اند که ما به صورت مختصر به این ادله اشاره می‌کنیم.

یکی از این آیات که در مسائل فقهی زیادی به عنوان دلیل مطرح شده آیه «نفی سبیل» است «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/۱۴۴) «عَلَى» به معنی سلطه و استیلاء است. یعنی نفوذ و قدرت و هیمنه و سیطره کفار بر مؤمنین صحیح نیست؛ اما بعکس، اگر مؤمنین بر کافرین راه پیدا کنند صحیح و درست می‌باشد. زیرا نه تنها «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ سَبِيلًا» بلکه «جَعَلَ عَلَيْهِمْ سُبُلًا» چون آن راهی که مؤمن بر کافر پیدا می‌کند، موجب عزت و شرف و ایمان و هدایت و تربیت کافر است. (حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام: ۱۴۲۱ق، ۳۰/۱). خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه‌ای نداده است. «سبیل» در لغت به معنی «راه» است، اما گاهی به معنی «شریعت و قانون» نیز به کار برده می‌شود. در این آیه منظور همان معنای دوم است یعنی قانون و شریعت. پس مفهوم و

معنی قاعده نفی سبیل کافران بر مسلمانان چنین است: خداوند در قوانین و شریعت اسلام، به هیچ راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمانان را باز نگذاشته و هرگونه راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته است.

صاحب مدارک در این باره نوشته است «لا خلاف عندنا في أن الكافر لا تثبت ولايته على المسلم قال الله تعالى وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ...» (کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد في شرح القواعد: ۱۴۱۴ق، ۱۰۷/۱۲)

شهید ثانی نیز در بحث نفی ولایت کافر به همین آیه استدلال کرده است. (عاملی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام: ۱۴۱۳ق، ۱۶۷/۷)

همین طور در زبدة البیان آمده است: «به این آیه ممکن است بر عدم تسلط کافر به صورت ملکیت و رهن و اجار و غیر اینها استدلال شود زیرا جمله به صورت نکره در سیاق نفی وارد شده است، نتیجه می شود در هیچ چیزی کافر نسبت به مسلمان سلطه ای ندارد.» (اردبیلی، احمد، زبدة البیان في أحكام القرآن: ۳۳۰)

آقای بجنوردی در این باره می نویسد: «در این آیه، شارع مقدس در مقام تشریع، در مقام قانون گذاری و در مقام بیان يك قاعدة کلی در جامعه اسلامی است. هر حکمی، هر عقدی، هر معامله ای، هر پیمانی، هر قراردادی و هر چیزی که سبب علو کافر و استیلای کافر بر مسلم شود منفی و منتفی است. بنابراین، قاعدة نفی السبیل بر ادله اولیه و احکام حکومت دارد.» (موسوی، سید محمد، بجنوردی، قواعد فقهیه: ۱۴۰۱ق، ۱۵۱/۱)

آقای سبحانی در بحث قضا آورده است: «إِنَّهُ مِنْ قَبِيلِ السَّبِيلِ لِلْكَافِرِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَيْثُ إِنَّ الْقَضَاءَ لَا يَنْفَكُ غَالِبًا عَنِ الْجَلْبِ وَإِصْدَارِ الْقَرَارِ وَالْحَبْسِ، وَالْقَضَاءُ فِي مَوْرِدِ الْجَزَاءِ، لَا يَنْفَكُ عَنِ الْإِعْدَامِ وَإِجْرَاءِ الْحَدِّ وَالتَّعْزِيرِ» (سبحانی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء: ۱۴۱۸ق، ۳۵/۱)

آیات دیگری نیز بیان شده که دلالت بر این شرط می کند چنان که آیه «لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ

أُولِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» (نساء/۱۴۴) و آیه «لا يتخذ المومنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين» (آل عمران/۲۸) به روشنی بر این مطلب دلالت می‌کند.

علاوه بر آیات به روایات متعددی نیز برای اثبات این شرط استدلال شده است مانند «الاسلامُ يعلو ولا يُعلَى عَلَيْهِ وَالْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجِبُونَ وَلَا يُورِثُونَ» (صدوق، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه: ۱۳۸۸ق، ۳/۳۳۴) اسلام نسبت به سایر مکاتب و ملل، همیشه برتری دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد و کافران به منزله مرده‌ها هستند، مانع از ارث دیگران نمی‌شوند و خودشان نیز ارث نمی‌برند.

بر اساس ظاهر روایت، با توجه به قرائن حالیه که در خود روایت وجود دارند، پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله» در مقام تشریع و قانونگذاری بوده و در مقام بیان این مطلب است که اسلام موجب علو مسلم بر غیر مسلم است و خداوند تعالی در عالم اعتبار تشریعی آن را به مسلم عطا فرموده است به تعبیر دیگر، احکام شرعی، اعم از عبادات و معاملات و سیاسات نمی‌توانند موجب علو کافر بر مسلمان باشند. به این حدیث فقهای امامیه در جاهای متعددی استدلال کرده‌اند چنان که شیخ طوسی (طوسی، محمد بن حسن، الخلاف: ۱۴۰۷ق، ۴/۲۴۰) و ابن ادریس حلی در سرائر (حلی، ابن ادریس، السرائر: ۱۴۱۰ق، ۳/۲۷۳) و صاحب کشف اللثام (فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام: ۱۴۱۶ق، ۷/۶۷) و... به این حدیث استدلال کرده‌اند.

البته در این جا تذکر به این نکته نیز لازم است که از نگاه فقه اهل بیت علاوه بر اسلام ایمان نیز شرط است. مراد از ایمان یعنی فقیه داوزده امامی بودن است؛ زیرا که باتوجه به روایات اهل بیت حاکمیت غیر از شیعه نیز مشروعیتی ندارد؛ زیرا که فقها بر این باورند که ولایت به افرادی اختصاص دارد که از حیث عقیده و مذهب فقهی، پیروی مذهب اهل بیت باشد. روایت مقبوله عمر بن حنظله به روشنی بر همین شرط دلالت دارد؛ زیرا که راوی درباره مراجعه به حاکمان و والیان اهل سنت سوال می‌کند و امام به استناد به آیه «یرید ان یتحاکموا الی الطاغوت»

از چنین کاری نهی می‌فرماید. (مظاهری، حسین، مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۹ ش، ش ۵۶ ص ۱۵).

چنان که در این باره گفته شده: «أما غير المؤمن فلا أخبار الواردة بالتقاضي إلى رجل منكم» (عاملی، سیدجواد، مفتاح الكرامة: ۱۴۱۹ ق، ۹/۱۰). اما ایمان شرط است به خاطر روایات که در آن لفظ «منکم» آمده است.

آقای اردبیلی در این باره می‌گوید: «ای کونه اثنی عشریا، و هو أيضا إجماعي عندنا، و تدل علیه أيضا الأخبار» (اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان: ۱۴۲۰ ق، ۶/۱۲).

نتیجه این که در نگاه فقه اهل بیت اسلام و ایمان برای حاکم اسلامی شرط و لازم است.

عادل بودن

چون قضاوت نیز نوعی حکومت و سلطه است فقهای شیعه در آغاز این شرط را در رابطه با قاضی متذکر متذکر شده و در ادامه برخی از فقهای به اشتراط عدالت در مورد حاکم نیز تصریح می‌کند البته این نکته نیز خالی از فایده نیست که فقهای شیعه اشتراط عدالت را برای قاضی و برای حاکم اجماعی و مورد اتفاق می‌دانند تفاوت در این جا است که در مورد شرطیت عدالت در قاضی اهل سنت را نیز هم نظر و هم رأی شیعه معرفی می‌کند بر خلاف شرطیت عدالت در مورد حاکم آن را از اختصاصات امامیه دانسته و اهل سنت را مخالف این شرط معرفی می‌کنند در ذیل به عنوان نمونه سخنان و بیانات برخی از فقهای بزرگ امامیه ذکر خواهیم نمود.

شیخ مفید در مقنعه می‌نویسد «قضاوت در بین مردم یک مرتبه عالی است و شروط آن خیلی مشکل است و برای هیچ کس سزوار نیست که متعرض آن شود مگر کسی که خودش اطمینان دارد ... و ایشان از محارم الهی پرهیز کند و از دنیا روگردان باشد و اعمال صالح زیاد انجام بدهد و از گناهان و بدی ها اجتناب کند و از هوی نفس به شدت دوری کند و بر تقوی حریص باشد؛ یعنی در او عدالت به صورت کامل باشد.» (مفید، محمد بن محمد، المقنعة: ۱۴۱۳ ق، ۷۷۱).

شیخ طوسی در این باره می‌نویسد: «از شروط قاضی عادل بودن است. برای فاسق این منصب جایز نیست، همه فقها نیز به همین قائل شده‌اند.» (طوسی، محمدبن حسن، الخلاف: ۱۴۰۷ق، ۲/۲۱۲)

همین مطلب را ابن ادریس در «سرائر» (حلی، ابن ادریس، السرائر: ۱۴۱۰ق، ۲/۱۴۵) و مؤمن سبزواری در «جامع الوفاق والخلاف» (سبزواری، علی مومن، جامع الوفاق و الخلاف: ۵۹۹). آورده است.

محقق حلی در بحث نماز جمعه در رابطه با عدالت سلطان و حاکم می‌نویسد «عدالت در حاکم شرط است و شرطیت عدالت در حاکم از مختصات منفردات امامیه هست، برخلاف دیگران» (حلی، جعفر بن حسن، المعتمد فی شرح المختصر: ۱۴۰۷ق، ۲/۲۸۰).

علامه حلی می‌نویسد «أجمع علماؤنا كافة على اشتراط عدالة السلطان» (حلی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، تذکرة الفقهاء: ۱۴۱۹ق، ۴/۲۰)

امام خمینی می‌فرماید: «زمام دار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد «حدود» را اجرا کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا بگذارد، متصدی بیت المال و دخل و خرج مملکت شود، خداوند اختیار اداره بندگان را به او بدهد، باید معصیت کار نباشد زیرا خداوند فرموده: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد.» (خمینی، سیدروح الله، ولایت فقیه: ۱۴۲۳ق، ۴۹).

آیات متعدد قرآن دلالت دارد به اینکه عدالت در حاکم شرط است بعنوان نمونه یک آیه اشاره می‌کنیم: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.» (هود/۱۱۳) تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.

علمای امامیه در جاهای متعددی به این آیه استنطاق کرده‌اند چنان که سید مرتضی در «الانتصار» (مرتضی، علی بن حسین، الانتصار فی انفرادات الامامیه: ۱۴۱۵ق، ۱۷۵) سید بن

زهره در «غنیة النزوع» (ابن زهره حلبی، حمزه، غنیة النزوع: ۱۴۱۷، ص ۸۷) محقق حلی در «معتبر» (حلی، جعفر بن حسن، المعترفی شرح المختصر: ۱۴۰۷ ق، ۳۰۶/۲) به این آیه استناد کرده‌اند.

البته آیات دیگری نیز وجود دارند که دلالت بر شرط بودن عدالت می‌کنند مانند «لاینال عهدی الظالمین» (بقره/۱۲۴) که بخاطر اختصار از ذکر آن‌ها اجتناب می‌گردد.

علاوه بر آیات، روایات متعددی نیز بر این امر دلالت دارد که به بعضی از این روایات اشاره می‌شود: «عن ابی جعفر (ع) قال رسول الله: لاتصلح الامامة الا لرجل فیه ثلاث خصال: ورع یعجزه عن معاصی الله و حلم یملک به غضبه و حسن الولاية علی من یلی حتی یکون لهم کالوالد رحیم» (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی: ۱۳۶۵ ش، ۴۰۷/۱) امامت شایسته نیست مگر برای کسی که سه خصلت داشته باشد: تقوای که او معاصی الهی دورسازد و بردباری که مانع غضب او شود و خوب سرپرستی کردن نسبت به زیر دستان به گونه‌ای که برای آنان چون پدر مهربان باشد.

درباره عدالت توجه به این نکته نیز لازم است که در قضایا متعدد فقه مانند امام جماعت، مسئله قضا، شهادت، و... در فقه مطرح شده، عدالت را معتبر دانسته‌اند بنابراین با توجه به حاکمیت که در نگاه اسلام خیلی اهمیت دارد این نکته روشن می‌شود که عدالت به طریق اولی ثابت است.

عاقل بودن

سومین شرط حاکم اسلامی از دیدگاه فقها امامیه عاقل بودن است که در بین علمای امامیه درباره این شرط اختلافی وجود ندارد؛ زیرا که عاقل بودن برای احکام اسلامی یکی از شرایط تکلیف است که همه‌ای فقها آن را قبول کرده‌اند. چنان که صاحب جواهر در این باره می‌نویسد «بنا بر این منصب قضاوت برای بچه و مجنون اثبات نمی‌شود گرچه ادواری باشد زیرا که افعال و اقوال اینها نفی شده‌اند (از حجیت) و بر اینها کسانی دیگری ولایت دارند پس برای این منصب بزرگ صلاحیت ندارند اما منصب امامت برای حضرت یحیی و امام زمان از احکام

(مخصوص) خداوند است مانند حضرت عیسی.» (نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام: ۱۴۰۴ق، ۱۲/۴۰). این عبارت نشان می‌دهد که عاقل بودن در قضاوت شرط است نه فقط در قضاوت بلکه در امامت نیز شرط است به همین جهت صاحب جواهر نبوت حضرت یحیی و امام زمان را مطرح کرده است.

همین طور در العروة الوثقی در بحث شرایط مجتهد آمده است «یشترط فی المجتهد امور: البلوغ، والعقل، والإیمان، والعدالة، والرجولیة، والحریة علی قول، وکونه مجتهداً مطلقاً» (یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی مع التعليقات: ۱۴۲۴ق، ۱۷/۱)

آقای حکیم در «مستمسک العروة» درباره این شرط می‌نویسد: «اما اعتبار عقل، نزد متشرعه روشن است، بلکه شرط بودن عقل برای حاکم مورد اتفاق تمام عقلا است، گفته شده این مسأله از جمله مواردی است که خلف و سلف در آن اجماع دارند.» (حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی: ۱۴۱۶ق، ۴۲/۱)

آقای شمس الدین می‌گوید: «شرط بودن عقل در حاکم اسلامی بدیهی است و این شرط از شروط عامه تکلیف نیز می‌باشد» (شمس الدین، محمد مهدی، نظام الحكم والادارة: ۱۳۷۵ش، ۱۴۳)

بنابر این عقلا به حسب فطرت به کسی که فاقد شرایطی که یکی از آنها مسئله عقل است کارهای معمولی خود را محول نمی‌کند چه برسد به مسئله ولایت و حکومت که مسئله سلطه بر خون و آبرو و اموال مردم در آن مطرح است. ازسوی دیگر در شریعت اسلامی از دیوانه تکلیف برداشته شده و دیگران باید سرپرستی او را بر عهده بگیرند پس چگونه می‌توان چنین شخصی را سرپرست مسلمانان قرار داد. (منتظری، حسین علی، مبانی فقهی حکومت اسلامی: ۱۴۰۹ق، ۳۳/۲)

مرد بودن

یکی دیگر از شرایط که برای حاکم اسلامی فقها بیان کرده‌اند مرد بودن است. البته بیان این نکته لازم است که فقها امامیه درباره ذکوریت بحث جداگانه‌ای انجام نداده‌اند بلکه در بحث

قضاوت به صورت مبسوط در مورد این شرط به بحث پرداخته اند وقتی در قضاوت که شعبه ای از حکومت است مرد بودن شرط باشد به طریق اولی در حاکم نیز شرطیت مرد بودن ثابت می شود. چنان که صاحب ریاض در این باره می نویسد: «در شرط مرد بودن در قاضی هیچ اختلافی نیست بلکه از عبارت گروهی از علما مانند مسالک و غیر آن بر می آید این مسأله اجماعی است» (طباطبائی، سید علی، ریاض المسائل: ۱۴۱۸ق، ۸/۱۵)

علامه حلی در تحریر در این زمینه چنین آورده است «قضاوت برای زن منعقد نمی شود نه در حدود و نه در غیر آن و همین طور برای عبد زیرا که قضاوت منصب عظیمی است که برای زن و برده سزوار نیست.» (حلی، حسن بن یوسف، تحریر الأحکام الشرعية: ۱۴۲۰ق، ۱۱۱/۵).

فقهائ امامیه برای اثبات این شرط به ادله متعددی استناد کرده اند که به صورت مختصر اشاره می شود: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا من اموالهم» (نساء/۳۴) مردان، سرپرستان و نگهبانان زنان منافق بخاطر برتری جویی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است؛ و بخاطر انفاق کننده، که از اموالمان انجام می دهید.

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان درباره دلالت آیه می گوید: «عمومیت علتی که در آیه بر آن مترتب شده، دلالت دارد که این حکم، مخصوص شوهران نیست؛ یعنی سخن از برتری مرد نسبت به همسرش نیست، بلکه این حکم از سوی خداوند برای گروه مردان بر گروه زنان در همه جهاتی که به زندگی هر دو مربوط می شود، قرار داده شده بنا براین مردان بر زنان ولایت دارند: الف) جهاتی عمومی و اجتماعی که با برتری مردان مرتبط است، مانند حکومت و قضاوت که حیات و پویائی جامعه به آن بستگی دارد؛ ب) دفاع در میدان نبرد که نیازمند به قدرت و قوت عضلانی است.» (طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن: ۱۳۷۴ق، ۵۵۴/۴).

همین طور جرجانی می نویسد: «مردان بر زنان مرتبه تسلط و تغلب دارند از دو وجه (یکی) آن که تفضیل داده است خدای تعالی ایشان را بر زنان به قوت بدن و کمال عقل و حسن تدبیر و به اختصاص نبوت و امامت و ولایت و اقامت شعایر اسلام و جهاد و شهادت در جمیع حقوق و زیادتی نصیب در میراث و غیر آن.» (جرجانی، سیدامیرابوالفتوح، آیات الاحکام:

(۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۴۱)

فاضل مقداد در کنز العرفان می‌گوید: «برای مردها حق ولایت و ساسیت است و این امر به دو چیز تعلیل شده است یکی این که این هدیه‌ای از طرف خداوند است؛ یعنی خداوند مردها را در امور زیادی فضیلت داده چنان که در کمال عقل و حسن تدبیر و انجام اعمال و اطاعت به همین علت نبوت و امامت و ولایت و اقامه شعائر و جهاد و قبول شهادت همه، با مردها مخصوص شده است و نیز اضافه بودن در میراث و غیر از اینها.» (سیوری، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن: ۱۴۳۵ق، ۲/۲۱۲)

فقه‌ها همین طور به این آیه استدلال کرده‌اند: «لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (بقره/۲۲۸) و برای آن دو همسر وظایفی و حقوق شایسته‌ای قرار داده‌ایم و مردان بر آنان، برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است.

آیه دیگری که در این رابطه مورد استناد قرار گرفته است این آیه شریفه است «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (احزاب/۳۲) چنان که در کتاب القضاء آمده است «قوله تعالى «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» و استلزام تصدی المرأة القضاء للخروج عن البيت و إسماع صوتها الرجال و غیر ذلك من الأمور المنهي عنها في الشرع في غاية الوضوح» (گلپایگانی، سید محمدرضا، کتاب القضاء: ۱۴۱۳ق، ۱/۴۷).

درباره شرط ذکوریت علاوه بر آیات، به روایات نیز استدلال شده است که به بعضی اشاره می‌شود. در خصال مرحوم آمده است «لیس علی النساء اذان... ولا تولی امره القضاء ولا تولی الاماره ولا تستشار» (صدوق، محمد بن علی، الخصال: ۱۴۰۴ق، ۲/۵۱۱) بر زنان اذان نیست... زن به عهده نمی‌گیرد (یا نباید به عهده بگیرد) قضاوت را، و عهده دار نمی‌گردد حکومت را وی مورد مشورت قرار نمی‌گیرد.

اقای شمس الدین می‌گویند: «چنانچه اجماع معتبر بر لزوم شرط ذکوریت اقامه شود می‌توان آن را معتبر دانست و گرنه، اهل سنت دلیل بر منع مطلق ندارند و شیعه نیز نسبت به عصر غیبت امام عصر (ع) بر اعتبار شرط ذکوریت دلیلی ندارد» (شمس الدین، محمدمهدی، نظام الحکم و الاداره فی الاسلام: ۱۳۷۵ق، ۱۳۷).

آقای حکیم می‌نویسد: «اما اعتبار رجل بودن نیز مانند عقل نزد عقلا روشن است ظاهراً دلیلی بر اینکه مرد بودن شرط است وجود ندارد غیر از انصراف ادله که در آنها لفظ رجل آمده است و در بعضی از ادله مختص لفظ رجل آمده است اگر قبول هم کنیم مانع از بنا عقلا نمی‌شود و گویا بعضی از مفتی‌ها در مورد خنثی و زن جواز تقلید را فتوی دادند.» (حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی: ۱۴۱۶ق، ۴۳/۱)

علم و اجتهاد

پنجمین شرط برای حاکم عالم و مجتهد بودن است. چنان‌که علامه حلی در تحریر الاحکام چنین آورده است «اگر کسی جاهل به احکام شرعی و ماخذ آن، باشد در این صورت متولی شدن حرام است گرچه قابل اعتماد باشند همین طور حرام است متولی شدن کسی که می‌توان استنباط احکام را اما فاسق باشد و احکام او نافذ نیست.» (حلی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام: ۱۴۲۰ق، ۱۰۹/۵).

امام خمینی می‌فرماید «چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمام دار علم به قوانین لازم می‌باشد. چنانکه در روایت آمده است. نه فقط برای زمام دار بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. منتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد» (خمینی، سیدروح الله، ولایت فقیه: ۱۴۲۳ق، ۵۸)

نیز در این باره گفته شده: «لا ریب فی عدم نفوذ حکم الجاهل بالأحكام الشرعية و أنه یشرط کون القاضي عالماً،» (گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب القضاء: ۱۴۱۳ق، ۲۴/۱).

در باره این شرط نیز ادله متعددی وجود دارد می‌گوید حاکم اسلامی باید عالم و مجتهد، باشد در ذیل به این ادله اشاره می‌شود البته در این جا اشاره به این نکته لازم است که درباره اعلم بودن، حاکم اسلامی در میان علما اختلاف نظر وجود دارد که بحث گسترده این موضوع، از عهده نوشتار بیرون است ما تنها به ادله اشاره می‌کنیم: چنان‌که در این باره آمده است «ان الله اصطفاه وزاده بسطة فی العلم والجسم» (بقره/۲۴۷) درحقیقت خدا او را برای شما برتری داده و او را در دانش و نیروی بدن بر شما برتری بخشیده است.

نیز آیه دیگری که در این باره بیان شده «افمن یهدی الی الحق احق امن لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون» (یونس/۳۵) است. پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟

درباره دلالت این آیه در زبدة البیان آمده است «فیمکن أن یستدلّ بها علی وجوب اتّباع اللّٰه تعالی الخالق دون مخلوقه، و کذا علی وجوب اتّباع العالم دون الجاهل، و کذا علی اتّباع الأفضل فیما هو أفضل به، دون المفضول، خصوصا إذا کان تعلّمه من هذا الأعلّم و الأفضل، و إن کان المفضول و الجاهل متمکّنان من العلم بما علمه العالم و الأفضل بالتعلّم فیستخرج منه عدم جواز تقلید الجهّال و المفضول، مع تقدیر وجود الأفضل و إن کان أروع» (اردبیلی، احمد، زبدة البیان فی احکام القرآن: ۳۴۶).

این آیه درباره شرط علم برای رهبری، ترجیح را به کسی می‌دهد که ذاتا بتواند طریق حق را در حوزه حکومت بیابد و چنین شخصی در اصطلاح فقها کسی است که خود عالم اجتهادی نسبت به معارف دین و احکام شرعی باشد و هم در اجرای فنون مدیریت و اداره جامعه نیز بطور مستقل بتواند اظهار نظر کند و صاحب نظر باشد. (قاضی زاده، ناظم، حکومت و سیاست در قرآن: ۱۳۸۴ق، ۳۵۹)

پس از آیه استفاده می‌گردد که علم و آگاهی از شرایط رهبری و حکومت است. علاوه بر آیات، روایات که بیان شده در نهج البلاغه آمده است «ایها الناس بهذه الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه، فان شغب شاغب استعتب، فان ابى قوتل» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۷) ای مردم! سزاوارتر به خلافت کسی است که بدان توانا تر باشد و در آن به فرمان خدا آگاه تر باشد، اگر فتنه جویی فتنه آغاز کند، از او خواهید تا با جمع مسلمانان بسازد اگر سرباز زند سر خویش ببازد.

امام خمینی می‌فرماید: «ائمه ما برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید بر دیگران فضل داشته باشد». (خمینی، سیدروح الله، ولایت فقیه: ۱۴۲۳ق، ۵۸). گرچه کلمه «احق» صیغه افعّل تفضیل است و معنای آن «سزاوارتر» است، اما در این جا همچون موارد

دیگر از استعمال صیغه افعال از حالت تفصیلی خارج و معنای صفتی می‌دهد، نظیر آیه شریفه «اولو الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله» (قاضی زاده، ناظم، سیاست و حکومت در قرآن: ۱۳۸۴ق، ۳۶۰).

روایت صحیحہ عیص بن قاسم از امام صادق(ع) آمده است «وانظرو لانفسکم فوالله ان الرجل لیکون الغنم فيه الراعى فاذا وجد رجل هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها یخرجه ویجی بذلك الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی کان فیها» (حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشعیه: ۱۴۰۹ق، ۳۵/۱۱) به خودتان توجه بکنید، قسم به خدا اگر کسی گوسفندانی دارد و چوپانی، پس اگر چوپانی آگاه‌تر به گوسفندان بیابد از آن کسی که بر گوسفندان چوپانی می‌کند، او را اخراج می‌کند و فرد عالم تر را به خدمت می‌گیرد.

به این نکته نیز باید توجه کرد که در عصر حاضر باتوجه به پیچیدگی‌های عالم سیاست و مهارت‌های علمی و تجربی لازم برای اداره جامعه، چاره‌ای جز آن نیست که پس از وجود شرایط دیگر رهبری در حد قابل قبول (مانند مدیریت و تدبیر و...) به اعلم در میان آنان از جهت فقهی مراجعه بکنیم. (قاضی زاده، کاظم، سیاست و حکومت در قرآن: ۱۳۸۴ق، ۳۶۴) نتیجه این می‌شود که اجتهاد در حاکم شرط است.

قدرت و حسن تدبیر

برای مدیریت در جامعه اسلامی لازم است که حاکم داری قدرت و تدبیر لازم داشته باشد بدون تدبیر و قدرت جامعه را نمی‌توان به سمت راست هدایت کرد زیرا که این یک شرط عقلی است که همه عالم در انتخاب رهبر، این شرط را مد نظر دارند؛ لذا هیچ‌گاه شخصی را که ضعیف و ترسو و فاقد قدرت جسمی و فکری باشد به عنوان رهبری جامعه انتخاب نمی‌کنند (طاهری، حبیب الله، تحقیقی پیرامون ولایت فقیه: ۱۴۲) چنان که درباره این شرط در قرآن کریم آمده است «ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطه فی العلم والجسم» (بقره/۲۴۷) یا درباره حضرت یوسف آمده است «قال اجلعی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» (یوسف/۵۵) علاوه بر این آیات به روایات زیادی نیز به استدلال شده است چنان که امیرالمومنین(ع) در نهج البلاغه فرموده

است «یا ایها الناس انّ احق بهذا الامر، اقواهم علیه» (نهج البلاغه/خطبه ۱۷۳)

بلوغ یا مکلف بودن

در حاکم اسلام شرط است که حاکم باید بالغ باشد در رابطه با این موضوع در کتاب فقه سیاسی اسلام آمده است «اولین شرط مرجع تقلید شدن و رهبری، رسیدن به بلوغ می‌باشد بنابراین بچه نمی‌تواند مرجع تقلید باشد، دلیل این مطلب اجماع فقها امت است؛ یعنی فقها به اتفاق آراء، بلوغ را شرط مرجعیت و رهبری می‌دانند حتی صاحب کتاب بسیار ارزشمند «جواهر» آن را از جمله ضروریات می‌داند.» (شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام: ۱۳۷۷، ۲۲۶) همین طور که در بحث ذکوریت به این مطلب اشاره شد بیشتر علمای این شرط را بیان کرده‌اند. چنان که در مفاتیح الکرامه می‌نویسد: «این شروط هفت گانه که در قضاوت معتبر بودن آن اجماعی است حتی در مسالک و کفایه و نیز مفاتیح گفته شده است که صبی خودش نیاز به ولی دارد وقتی بر نفس خودش ولایت ندارد نسبت به بقیه بطریق اولی ولایت ندارد.» (عاملی، سید جواد، مفاتیح الکرامه: ۱۴۱۹ق، ۹/۱۰)

صاحب ریاض در این باره می‌نویسد «در شرط بودن ذکوریت اختلاف ندیدم بلکه از عبارت مسالک و غیر آن و شرح ارشاد مقدس اردبیلی معلوم می‌شود که این شرط اجماعی است.» (طباطبایی، سید علی، ریاض المسائل: ۱۴۱۸ق، ۹/۱۵)

علاوه بر اجماعی بودن در روایت پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله» می‌فرمایند: «رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یفیک و عن النائم حتی ینتبه» (بیهقی، أحمد بن حسین، سنن الکبری: ۱۳۴۴ق، ۵۷/۶) تکلیف از سه کس برداشته شده است: از کودک تا به بلوغ برسد و از مجنون تا به حال عادی برگردد و از شخص خواب تا آنکه بیدار شود.

آقای موسوی اردبیلی در این رابطه می‌نویسد «غیر بالغ و غیر عاقل در شرع مرفوع القلم شده‌اند و مهجور و غیر مکلف هستند پس قول و فعل اینها اعتباری ندارد و احکام آنها نیز نافذ نیست» (موسوی اردبیلی، سید عبد الکرم، فقه القضاء: ۱۳۹۰ش، ۱/۱۷).

حلال زاده بودن

هشتمین شرطی که برای حاکم اسلام لازم است طهارت مولد یا همان حلال زاده بودن است که درباره این شرط بین علما اختلاف نظر وجود دارد. چنان که درباره این شرط در بحث قضا «علامه حلی» (حلی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام: ۱۴۲۰ق، ۱۰۹/۵) و «صاحب جواهر» نیز شهید ثانی در «مسالك» همه قبول کرده‌اند. چنان که در این باره آمده است: «المشهور بین الأصحاب و منهم الشيخ في الخلاف و المرتضى مدّعیاً علیه الإجماع عدم قبول شهادة ولد الزنا مطلقاً». (عاملی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام: ۱۴۱۳ق، ۲۲۱/۱۴) و نیز می‌نویسد: «اما طهارت مولد شرط بودن بخاطر این است که ولد زنا نقص دارد نسبت به مقام قضا حتی امامت و شهادت او را نیز علما قبول نکرده‌اند پس در قضاوت بطریق اولی قبول نیست.» (همان، ۳۲۷/۱۳)

با این وجود درباره شرط حلال زادگی به چهار صورت استدلال شده است که به دو دلیل اشاره می‌شود: از طریق فحوی اشتراط پاکزادی در شاهد، از اینکه فقها می‌گویند شاهد و گواه باید حلال زاده باشد استفاده می‌گردد که به طریق اولی ولایت و حکومت حرامزاده مورد قبول نیست. (منتظری، حسین علی، مبانی فقهی حکومت اسلامی: ۱۴۰۹ق، ۱۳۶/۲) به واسطه فحوی اشتراط حلال زادگی در امام جماعت «از فحوی دلایل اشتراط پاکزادی در امام جماعت براساس قاعده اولیت نیز استفاده می‌گردد که رهبری امت اسلامی باید حلال زاده باشد» (همان)

منصوب شدن

یکی دیگر از شرایطی که در حاکم اسلامی لازم و ضروری دانسته شده نصب و اذن از طرف شارع است که این شرط فقها امامیه را نسبت به بقیه مذاهب متمایز می‌کند زیرا که از نگاه فقه اهل بیت هیچ کاری بدون اذن شارع نباید انجام بگیرد. علمای شیعه براساس ادله عقلی و نقلی، فقیهان عادل و باکفایت را منصوب به نصب عام از سوی شارع، و نایب امام عصر «علیه السلام» در امر حکومت و رهبری سیاسی و اجتماعی امت در عصر غیبت می‌دانند مهم‌ترین دلیل نصب عبارت است از: «ینظر ان من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف

احکامنا ... فلیرضوا به حکماً. فانی قد جعلته علیکم حاکماً ... فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخفّ بحکم ... و علینا ردّ و الرّادّ علی ... و هو علی حدّ الشّرك» (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی: ۱۳۶۵ ش، ۶۵۱/۱۴) آن دو اهل نزاع و شکایت به فردی از شما که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما می‌نگرد و احکام ما را می‌شناسد توجه کنند و باید او را به قضاوت دآوری بپذیرند، چرا که من چنین فردی را بر شما حاکم قرار دادم. پس اگر به حکم ما قضاوت کرد و از او نپذیرفتند حکم الهی را کوچک شمرده و ما را رد کرده‌اند و هر کس حکم ما را مردود داند، حکم الهی را مردود دانسته و چنین کسی در حد شرکت به خداست.

فقها شیعه نصب را به دو قسم تقسیم کرده‌اند ۱- نصب عام ۲- نصب خاص. نصب خاص یعنی شخصی خاص فردی حقیقی، از سوی شخصیتی دارای صلاحیت، برای سمتی برگزیده شود، این نصب خاص می‌نامند. نصب عام یعنی شخصیتی حقوقی، منصوب است نه شخصیتی حقیقی، مانند منصب قضا در عصر غیبت». (جعفرپیشه فرد، مصطفی، مفاهیم اساسی نظریه ولایت فقیه: ۱۳۸۰ ق، ۳۵)

همین طور صاحب جواهر در این باره می‌نویسد «مسئله اول هیچ اختلافی نیست که در هر دو قسم اجماع است که در ثبوت ولایت در قضاوت و توابع آن اذن امام شرط است یا کسی که امام به او ولایت را تفویض کرده باشد زیرا که این جز منصب حکومت است.» (نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام: ۱۴۰۴ ق، ۲۳/۴۰)

علامه حلی نیز می‌نویسد: «از سوی خداوند متعال یا از سوی پیامبر اکرم یا از سوی کسی که از جانب آنان امامتش تثبیت شده به امامت منصوب شده باشد» (حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء: ۱۴۱۹ ق، ۳۹۳/۹-۳۹۷).

ب) از نگاه فقه حنفیه بابررسی ادله

از دیدگاه فقه حنفیه نیز برای حاکم شروطی بیان شده است که در کتب فقهی آنها شرایط را مورد بررسی قرار داده‌اند اما نکته‌ای که لازم است توجه شود این است که ما فقط شروطی که بین امامیه و حنفیه اختلاف نظر وجود دارد بیان خواهیم کرد اما شروطی را که فقهای هر دو مذهب

نسبت به آنها اتفاق نظر دارند نیازمند بررسی مجدد نیست؛ زیرا ادله‌ای که برای این شروط بیان شده همان ادله‌ای است که علما امامیه بیان کرده‌اند پس در این جا تنها به بیان شروطی اختلافی و ادله آن‌ها اشاره می‌شود.

اشاره به این نکته نیز لازم است شروطی که برای حاکم اسلامی بیان شده از دیدگاه فقه اهل بیت ضروری و لازم است یعنی بدون آن شرایط حاکم مشروعیت ندارد. اما در نگاه فقه حنفی همه شروط لازم و ضروری نیست؛ بدین جهت آقای ابن نجیم در «الاشباه والنظائر» می‌گوید: «شروطی که در باره صلاحیت امام آمده دو قسم است: شروط که وجود آن‌ها جایز است و شروط که وجود آن‌ها فضیلت و مستحب است. شروطی جواز همان‌های است که در شهادت شرط است مانند تدبیر، شجاعت و شهامت. (ابن نجیم حنفی، زین الدین بن ابراهیم، الاشباه والنظائر: ۱۴۲۶ق، ۱۶۶) بنابر این اگر حاکم دارای شرایط بیان شده نباشد بازهم مشروعیت دارد.

نکته دوم این که درباره ویژگی‌ها و شرایطی که برای احراز خلافت لازم است، میان فقهای اهل سنت، اختلاف نظر وجود دارد. هر کدام شرایط و ویژگی‌ها متفاوتی را برای احراز مقام خلافت ذکر کرده‌اند. در مجموع این شرایط و ویژگی‌ها عبارتند از: قریشی بودند؛ بلوغ؛ عقل، آزاد بودند (برده نبودن)؛ مرد بودن؛ سلامت اعضاي بدن؛ شجاعت؛ توانایی و کفایت برای جنگ؛ سیاست و اقامه حدود؛ عدالت و علم در حد اجتهاد. البته برخی از این ویژگی‌ها در طول دوره‌های زمانی، دچار تغییر و جابجایی شدند. (قادری، حاتم، اندیشه سیاسی در اسلام و ایران: ۱۳۸۴ش، ۳۵) به عنوان مثال ابن قزّاء، از فقهای نامی اهل سنت، با استناد به روایتی که از امام احمد می‌آورد، نتیجه می‌گیرد، در شرایطی که «غلبه با شمشیر» است، ویژگی‌های عدالت، علم و فضل ساقط می‌شود. امام محمد غزالی یکی دیگر از فقها و متفکرین بزرگ اهل سنت، مجتهد نبودن خلیفه را مزیت او ذکر می‌کند و دلیل آن را نیاز خلیفه به مشورت با علما می‌داند.

آقای سنه‌وری در فقه الخلافه می‌گوید: «حقیقت این است که جمع شدن این شروط در یک شخص کاری مشکلی است به همین جهت علما درباره ضرورت این شروط نزاع کرده و گفته‌اند که دارا بودن همه شروط واجب نیست طبیعی است که این شروط در خلیفه بودن مطلوب است اما شروط حتمی نیست. (سنه‌وری، عبد الرزاق، فقه الخلافه: ۲۰۰۸م، ۱۱۴)

ابوالحسن ماوردی نیز هفت شرط را به این بیان برشمرده است: «عدالت با تمام شروط آن؛ دانشی که بتواند در احکام دین اجتهاد کند؛ سلامت حواس؛ سلامت اعضا؛ داشتن رأی و تدبیر در امور سیاسی و مصالح مردم؛ شجاعت و قدرت؛ قرشی بودن.» (ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة: ۲۰۰۳ م، ۵)

۱. قرشی بودن

یکی از شرایطی که در باره آن بحث‌های زیادی صورت گرفته است شرط قرشی بودن حاکم است، در نگاه علمای اهل سنت این شرط لازم است چنان که آقای شمس الدین در این باره می‌گوید: «در اعتبار این شرط اختلاف کرده‌اند و در آن دو قول است اول: شرط لازم الاتباع است و گریزی از آن نیست؛ دوم: قرشی بودن مطلقاً معتبر نیست». (شمس الدین، محمد مهدی، نظام الحكم و الادارة فی الاسلام: ۱۳۷۵ ش، ۱۴۳)

اما برای اثبات شرط قرشیت علمای اهل سنت به دو دلیل استناد کرده‌اند یکی: روایات منقول از پیامبر اسلام (ص)؛ دوم: استدلال ابوبکر در سقیفه بنی ساعده به این که خلافت از آن قریش است. ابن عابدین دمشقی فقیه نامی حنفی در این رابطه می‌گوید: «وقوله قرشیا لقوله صلی الله علیه وسلم «الأئمة من قریش» (ابن عابدین دمشقی، محمد امین، ردالمحتار علی الدرالمختار: ۱۴۱۲ ق، ۲/۲۴۰)

در کتاب صحیح بخاری بابی به نام «الامراء من قریش» وجود دارد و روایتی نقل کرده است که نشان می‌دهد که قرشی بودن یکی از شروط امامت است. برای همین اکثر علمای اهل سنت در کتب عقیدتی و فقهی‌شان این شرط را متعرض شده‌اند؛ لذا آقای رشید در این باره می‌گوید: «یکی از شرایط امامت نسب است. مراد از نسب قرشی بودن امام است زیرا که در این باره روایت وارد شده است و اجماع نیز قائم شده است؛ زیرا ابوبکر در روز سقیفه علیه انصار هنگامی که انصار با سعد بن عباد می‌خواستند بیعت کنند، به این روایت استدلال کرد تا از این طریق انصار را نسبت به خلافت دور کند.» (رشید، محمد رشید بن علی رضا، الخلافة: ۳۵)

۲. اجتهاد

یکی از شرایط حاکم اسلامی علم و اجتهاد است. دو نظریه در میان اهل سنت مطرح شده است. نظریه اول: برای امام اجتهاد لازم است، این نظر جمهور علمای اهل سنت می باشد در این باره شاطبی می گوید: «علما اتفاق نظر دارند که امامت کبری منعقد نمی شود مگر اینکه به حاکم به مرتبه اجتهاد و فتوی در علوم شرعیه برسد» (ایبش، یوسف، الخلافه و شروط الزعامة عند اهل السنة و الجماعة: ۹۴) و امام الحرمین جوینی نیز می گوید: «در امام شرط است که مجتهد و دارای صفات متقین باشد و درباره این شرط اختلافی نیست» (امام الحرمین جوینی، عبدالملک، الغیائی غیاث الامم فی التیاث الظلم: ۱۴۰۱ق، ۱/۸۴) و همین نظر را امام شافعی، ماوردی، قاضی ابویعلی، ابن خلدون و قرطبی انتخاب کرده اند.

همین طور در الموسوعة الكويتية آمده است «مالکی، شافعی و حنابله قائل شده اند که عدالت و اجتهاد شرط صحت امامت است پس تقلید فاسق جایز نیست مگر در صورت عدم وجود مجتهد و عادل اما حنفیه قائل شده اند که عدالت و اجتهاد در امامت شرط صحت نیست بلکه شرط اولیت است پس با وجود عادل و مجتهد تقلید فاسق جایز است.» (الموسوعة الفقهية الكويتية: ۱۴۰۴ق، ۶/۲۱۹)

دلایل متعددی بر شرط بودن اجتهاد بیان شده است که به بعضی از این اشاره می شود:

الف) صحابه برای امامت نماز کسانی را مقدم می کردند که رسول اکرم (ص) مقدم می کردند چنان که از رسول اکرم نقل شده است «یومّ اقرأهم بالکتاب الله، فان كانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة» (شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار: ۱۶۶/۳)

ب) به طریق قیاس به این معنی که منصب امامت کبری را به منصب قضا قیاس کرده اند در این باره باقلانی می گوید: «(اجتهاد لازم است) چونکه در این امور محتاج به اجتهاد هستند پس به طریق اولی امام محتاج است» (باقلانی، محمد بن طیب، القاضي أبو بکر الباقلائی المالکی، ص ۴۷۳)

ج) طبعیت کارهای که به امام اعظم واگذار شده خودش تقاضای اجتهاد دارند در این باره امام جوینی می گوید: «دلیل بر شرط اجتهاد در امامت این است که اکثر کارهای دینی به ائمه تعلق

دارد اما اجتهاد و علم در اموری که مخصوص امام است روشن است اما غیر از اینها بقیه احکام شرعی به خاطر امر به معروف و نهی از منکر به امام منسوب می‌شود اگر امام در این احکام، علم استقلالی نسبت به شریعت نداشته باشد در دانستن این احکام محتاج به علما می‌شود و این موجب سستی رای و خارج شدن از دایره استقلال می‌شود. (امام الحرمین جوینی، عبدالملک، الغیاثی غیاث الامم فی التیث الظلم: ۱۴۰۷ق، ۱۸۴)

د) اگر حاکم مجتهد نباشد موجب نقص می‌شود چنان که ابن خلدون درباره این می‌گوید: «تقلید در امور نقص است و امامت تقاضا دارد که در اوصاف و کمالات کامل باشد» (ایبش، یوسف، الخلافه و شروط الزعامة عند اهل السنه و الجماعه، ۹۴)

نظریه دوم: این است که مجتهد بودن حاکم اسلامی لازم نیست، چنان که کاسانی در این زمینه می‌نویسد: «آیا اجتهاد در جواز تقلید شرط است یا نه؟ این نزد ما شرط جواز نیست بلکه شرط مستحب است اما نزد اصحاب حدیث عالم بودن در حلال و حرام و همین طور در بقیه، رسیدن به اجتهاد در احکام شرط است. چنان که در امام اعظم شرط است اما نزد ما شرط نیست زیرا که ایشان می‌تواند به علم دیگران حکم کند همان طور که درقاضی جایز است.» (کاسانی، علاالدین، البدائع الصنائع: ۱۴۱۷ق، ۳/۷)

شهرستانی در این باره می‌گوید: «گروهی از علمای اهل سنت به این نظر میل پیدا کرده‌اند و حتی گفته‌اند که امام بودن غیر مجتهد جایز است لیکن با وجود این قائل شده‌اند که لازم است امام کسی را همراه داشته باشد که مجتهد است تا بتواند نسبت به احکام شرعی به او رجوع کند و نسبت به حلال و حرام از او بپرسد». (شهرستانی، محمد، الملل و النحل: ۲۵)

ابن حزم نیز قائل شده که «اجتهاد شرط مستحب است نه واجب» (ابن حزم اندلسی، ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل: ۱۱۲/۲)

غزالی می‌گوید: «در امامت رسیدن به مرتبه اجتهاد لازم نیست بلکه تقوی و ورعی که وادار کند حاکم را به رجوع اهل علم کافی است زیرا که مقصود امامت اگر انجام کارها، مطابق شریعت است چه فرق می‌کند به اینکه حاکم خودش صاحب نظر باشد یا از اهل فضل پرسش کند» (غزالی، محمدبن محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد: ۲۰۰۴م، ۱۲۹)

چنان که عبدالرازق سنهوری در فقه الخلافه می‌گوید: «به همین خاطر بعضی علمای حنفیه مسامحه کرده و گفته‌اند لزومی ندارد که خلیفه مجتهد باشد، بلکه کافی است که نسبت به دین آگاهی داشته باشد پس اگر از او پرسشی شود در این صورت به مجتهدین زمان خودش رجوع می‌کند. (سنهوری، عبد الرزاق، فقه الخلافه: ۲۰۸ ق، ۱۱۳)

ادله بر عدم اشتراط اجتهاد: علمای اهل سنت برای عدم ضرورت اجتهاد سه دلیل بیان کرده‌اند که عبارتند از:

الف) تعذر حصول این شرط: اگر بقیه شرایطی که برای حاکم بیان شده، این شرط نیز اضافه شود در این صورت پیدا کردن چنین شخصی که دارای همه‌ای اوصاف باشد متعذر می‌شود و حاصل شدن این شرط با بقیه شرایط مخصوصا در این زمان خیلی مشکل است چنانکه یکی از علمای حنفیه در این باره می‌گوید: «خیلی از علما، اجتهاد در اصول و فروع را شرط می‌دانند اما گفته شده که شرط نیست بلکه شجاعت نیز شرط نیست زیرا که خیلی نادر اتفاق می‌افتد که یک شخص این همه شرایط را دارا باشد، نیز ممکن است که لوازم شجاعت و اجتهاد را به دیگری واگذار کند یا از طریق پرسش از علما حاصل کرد. (ابن عابدین دمشقی، محمدامین، ردالمختار علی الدرالمختار: ۱۴۱۲ ق، ۵۹۴/۲).

ب) حصول هدف امامت بدون اجتهاد: اگر امام مجتهد نباشد باز هم می‌شود از راه‌های دیگر به احکام شریعت اطلاع حاصل کرد بنابراین نیاز به اجتهاد نیست «مقصود و هدف امامت، انجام کارها، با مطابق با شریعت می‌باشد، حصول این هدف، با کمک علما و مجتهدین ممکن است بنابراین لزومی ندارد که حاکم خودش مجتهد باشد.

ج) نبود مستند صریح رایی: روایتی صریحی درباره لزوم مجتهد بودن حاکم وارد نشده است، تنها از باب ضرورت، مصلحت و احتیاج این شرط ذکر شده است پس اگر چنین مجتهدی یافته شود که دارای شروط باشد خوب است اما در صورت تعذر لزوم ندارد که دنبال مجتهد باشیم.

نتیجه‌ی بحث این که از دیده گاه حنفیه اجتهاد شرط انعقاد خلافت نمی‌باشد.

۳. عدالت

درباره این که آیا عدالت در حاکم شرط می‌باشد یا نه؟ حنفیه اختلاف نظر دارد در رابطه دو قول نقل شده است. یکی این که عدالت شرط است چنان که قبلاً از آقای جصاص نقل شد و ایشان امامت فاسق را رد می‌کند. قول دوم این که عدالت شرط نیست بلکه فضیلت است چنان که ابن عابدین در «ردالمختار» می‌گوید: «این که گفته شده تقلید فاسق مکروه است، به این مطلب اشاره دارد که عدالت در (امامت) شرط نیست... نزد حنفی‌ها عدالت برای صحت امامت شرط نیست پس تقلید امام فاسق صحیح و درست است البته با کراهت» (همان، ۲/۲۴۱) ظاهراً دلیل که بر عدم شرط عدالت اقامه شده همان دلیلی است که در بحث اجتهاد گذاشت و آن عدم وجود شخصی که دارای همه خصوصیات بودن و ثنای پذیرش امامت فاسقین در زمان بنی عباس و امیه از سوی علمای اهل سنت است.

نتیجه

از مباحثی که گذشت به دست می‌آید از دیدگاه فقه اهل بیت برای حاکم اسلامی حدود ده

شرط بیان شده بنابر این از نگاه فقه اهل بیت حاکم باید دارای ویژگی‌های خاصی داشته باشد تا بتواند که در جامعه اسلامی حق حاکمیت پیدا بکند. از نگاه فقه حنفی تنها چهار شرط بررسی شد که میان علمای امامیه و حنفیه اختلاف نظر وجود داشت مانند عدالت، اجتهاد، قرشی بودن و اما غیر این شرایط مانند مسلمان بودن، عالم بودن، مرد بودن و... میان فقه امامیه و فقه حنفی می‌توان به عنوان مشترکات بیان کرد.

دو شرط ممتاز که در فقه اهل بیت بیان شده است، عدالت و اجتهاد است این دو شرط لازم است؛ شرط قرشیت از دیدگاه فقه اهل بیت در زمان حضور امام معصوم (ع) فائده‌ای به پرداختن آن نیست زیرا که ائمه از قریش هستند و ثانیاً معیار شیعه در امامان نص است که بر امامت دلالت می‌کند اما در زمان غیبت نیز از دیدگاه فقها امامیه قریشیت شرط نمی‌باشد؛ زیرا ادله ولایت فقیه که عهده‌دار نصب عمومی فقها برای این سمت است متعرض شرط قرشیت نشده است.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغة

۱. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ. دوم، ۱۴۱۰ ق.
۲. ابن حزم اندلسی، علی بن أحمد، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، مكتبة الخانجي، قاهره، بی تا.
۳. ابن زهره حلبی، حمزه بن علی، غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چ. اول، ۱۴۱۷ ق.
۴. ابن عابدين دمشقی، محمد امين، ردالمختار على درالمختار، دارالكتب العلميه، بيروت، چ. دوم، ۱۴۱۲ ق.
۵. ابن نجيم حنفی، زين الدين بن ابراهيم، الاشباه والنظائر، دارالفكر، بيروت، چ. چهارم، ۱۴۲۶ ق.
۶. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، قم، چاپ اول، سال ۱۴۲۰ ق.
۷. اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البيان، المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران، چ. اول، بی تا.
۸. ايش، يوسف، الخلافة و شروط الزعامة عند اهل السنة و الجماعة، دارالحمراء، بيروت، ۲۰۰۳ م.
۹. باقلاني، محمد بن طيب، الإنصاف فيما يجب اعتقاده ولا يجوز الجهل به، المكتبة التراث للآزهر، چ. اول، ۱۳۷۲ ق.
۱۰. بيهقي، أحمد بن حسين، السنن الكبرى، مجلس دائرة المعارف النظامية، حيدر آباد هند، چ. اول، ۱۳۴۴ ق.
۱۱. جرجانی، سيد امير ابو الفتوح، آيات الاحكام، انتشارات نوید، تهران، چ. اول، ۱۴۰۴ ق.
۱۲. جعفر پيشه فرد، مصطفى، مفاهيم اساسی نظريه ولايت فقيه، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، قم، چ. اول، ۱۳۸۰ ش.

۱۳. جوینی، عبدالملک، غیاث الامم فی التیاء الظلم، مکتبة إمام الحرمين، چ.دوم، ۱۴۰۱ق.
۱۴. حرعاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعة، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، چ.اول، ۱۴۰۹ق.
۱۵. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت اسلامی، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، چ.دوم، ۱۴۲۱ق.
۱۶. حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی، مؤسسه دارالتفسیر، قم، چ.اول، ۱۴۱۶ق.
۱۷. حلّی، جعفر بن حسن، المعتبر فی شرح المختصر، مؤسسه سیدالشهداء علیه السلام، قم، چ.دوم، ۱۴۰۷ق.
۱۸. حلّی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چ.اول، سال ۱۴۲۰ق.
۱۹. حلّی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، مؤسسه آل البيت لاحیا التراث، قم، چ.اول، ۱۴۱۹ق.
۲۰. خمینی، روح الله، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چ.دوازدهم، ۱۴۲۳ق.
۲۱. رشید، محمد رشید بن علی رضا، الخلافة، الزهراء للاعلام العربی، قاهره مصر، بی تا.
۲۲. سبحانی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الإسلامية الغراء، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چ.اول، ۱۴۱۸ق.
۲۳. سهنوری، عبدالرازق، فقه الخلافة، منشورات الحلبي، بیروت، چ.اول، ۲۰۰۸م.
۲۴. سیوری، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، انتشارات مرتضوی، قم، چ.اول، ۱۴۳۵ق.
۲۵. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ.دوم، ۱۳۷۷ش.
۲۶. شمس الدین، الشیخ محمد مهدی، نظام حکومت و مدیریت در اسلام، ترجمه: سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، موسسه انتشارات دانشگاه، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۵ش.
۲۷. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار شرح متقی الاخبار من سید الاخیار، دارالمدار الاسلامی، بیروت، چ.اول، بی تا.
۲۸. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، فرهنگ معاصر، تهران، چ.اول، ۱۳۸۸ش.
۲۹. صدوق، محمد بن علی، خصال، تصحیح و تعلیق: حسین اعلمی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چ.اول، ۱۴۰۴ق.
۳۰. طاهری، حبیب الله، ولایت فقیه، دفاتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
۳۱. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی،

- دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ. پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۳۲. طباطبایی، سید علی، **ریاض المسائل**، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چ. اول، ۱۴۱۸ ق.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن، **الخلاف**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ. اول، ۱۴۰۷ ق.
۳۴. عاملی، سید جواد، **مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ. اول، ۱۴۱۹ ق.
۳۵. عاملی، زین الدین بن علی، **مسالك الافهام**، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، چ. اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۶. عمید زنجانی، عباسعلی، **فقه سیاسی**، انتشارات امیرکبیر، تهران، چ. چهارم، ۱۴۲۱ ق.
۳۷. غزالی، محمد بن محمد، **الاقتصاد فی الاعتقاد**، دارالافاق العربیه، دمشق، چ. اول، ۲۰۰۴ م.
۳۸. فاضل هندی، محمد بن حسن، **كشف اللثام**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ. اول، ۱۴۱۶ ق.
۳۹. قادری، حاتم، **اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران**، سازمان سمت، چ. اول، ۱۳۷۸ ش.
۴۰. قاضی زاده، ناظم، **سیاست و حکومت در قرآن**، سازمان انتشارات و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چ. اول، ۱۳۸۴ ش.
- قرآن کریم
۴۱. کاسانی، علاءالدین، **البدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع**، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، چ. اول، ۱۴۱۷ ق.
۴۲. کرکی، علی بن حسین، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم، چ. دوم، ۱۴۱۴ ق.
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چ. چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۴۴. گلپایگانی، سید محمد رضا، **کتاب القضاء**، دارالقرآن، قم، چ. اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۵. ماوردی، علی بن محمد، **الاحکام السلطانیة**، المكتبة العصرية، بیروت، ۲۰۰۳ م.
۴۶. مرتضی، علی بن حسین، **الانتصار فی انفرادات الامامیة**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ. اول، ۱۴۱۵ ق.
۴۷. مظاهری، حسین، **بررسی فقهی عمومی شرایط ولایت**، مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۹ - شماره ۵۶ ص ۷.
۴۸. مفید، محمد بن محمد، **المقنعة**، گنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، چ. اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۹. منتظری، حسینعلی، **مبانی فقهی حکومت اسلامی**، ترجمه: صلواتی - شکوری، مؤسسه کیهان

، قم، چ. اول، ۱۴۰۹ق.

۵۰. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، فقه القضاء، انتشارات دلیل ما، قم، چ. اول، ۱۳۹۰ش.

۵۱. موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، مؤسسه عروج، تهران، چ. سوم، ۱۴۰۱ق.

۵۲. مؤمن سبزواری، علی، جامع الخلاف و الوفاق، زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام، قم، چ. اول، ۱۴۲۱ق.

۵۳. مؤمن سبزواری، علی، جامع الوفاق و الخلاف بین الامامیه و بین الائمة الحجاز والعراق

۵۴. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چ. هفتم، ۱۴۰۴ق.

۵۵. وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية الكويت، الموسوعة الفقهية الكويتية، ذات السلاسل، الكويت، چ. دوم، ۱۹۸۳م.

۵۶. یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی مع التعليقات، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چ. اول، ۱۴۲۸ق.

